



روایتی از مأموریت‌های اورژانسی در ایستگاه ۱۲ ترمینال سرخس و مردانی که باید همیشه بدترین سناریو را در ذهن داشته باشند

شیفت نجات

به مناسبت ۲۶ شهریور، روز ملی اورژانس و فوریت‌های پزشکی

سحر نیکو عقیده ساعت از یک نیمه شب گذشته است. بیرون کانکس کوچک اورژانس ایستگاه ۱۲، در محله پورسینا و کنار ترمینال سرخس، شهر آرام گرفته و چراغ‌های پراکنده خیابان، سکوت شب را همراهی می‌کند. داخل کانکس اما این آرامش، رنگ دیگری دارد؛ آرامشی که هر لحظه ممکن است با یک صدا شکسته شود. در گوشه‌ای از این فضای کوچک، صدای تلویزیون که سریالی از سال‌های دور را پخش می‌کند، تنها صدای پس زمینه است. پنج کارشناس فوریت‌های پزشکی این ایستگاه هم هرکدام مشغول کاری هستند؛ یکی به تلویزیون چشم دوخته، دیگری برنامه‌های مجازی گوشی‌اش را بالا پایین می‌کند و... همه در سکوت آماده‌اند برای لحظه‌ای که آرامش جای خود را به شتاب بدهد.

ناگهان صدای بی‌سیم در کانکس می‌پیچد. صدایی آشنا که برای آن‌ها معنای یک مأموریت تازه را دارد. یکی از تکنسین‌ها بی‌درنگ دست به بی‌سیم می‌برد. پاسخ می‌دهد و چند ثانیه بعد، خبر حادثه تصادفی جدی در شهرک شهید باهنر را به دیگر افراد اطلاع می‌دهد. هنوز صدای بی‌سیم تمام نشده، سید محمد از جابلند می‌شود و به سمت اتاق کناری می‌رود تا به رضا بگوید که باید زودتر حرکت کند. او «موتورلانس» را در اختیار دارد و قرار است زودتر از آمبولانس، خودش را به محل حادثه برساند و راه را برای رسیدن تیم اصلی هموار کند.

چند لحظه بعد، سید محمد و حسین سریع آماده و سوار آمبولانس می‌شوند تا راهی محل حادثه شوند.

برای کارشناسان فوریت‌های پزشکی این ایستگاه، این فقط یک مأموریت دیگر نیست؛ بلکه صحنه‌ای آشنا و بخشی از زندگی روزمره آن‌هاست. بعضی از آن‌ها بیش از ده سال از عمرشان در همین کانکس کوچک کنار ترمینال سرخس سپری شده است. بارها با لحظه‌های سخت و تصمیم‌های سرنوشت‌ساز روبه‌رو شده و بارها در کوتاه‌ترین زمان ممکن، خود را به کسانی رسانده‌اند که چشم انتظار کمک بوده‌اند.



یک هفته بعد، همان موتورسوار با جعبه‌ای شیرینی به پایگاه اورژانس آمد؛ نه فقط برای تشکر، بلکه برای اینکه بگوید جان‌ش را مدیون تشخیص درست تیم امدادی است. حسینی وقتی از آن روز حرف می‌زند، دوباره به اهمیت دقت در این شغل برمی‌گردد. به باور او، کار تکنسین‌های اورژانس جایی برای ساده‌گرفتن و عبور کردن ندارد؛ زیرا گاهی پشت یک ظاهر آرام، خطری جدی پنهان شده است؛ «در این کار نمی‌توان سرسری عبور کرد. باید همیشه در هر حادثه، بدترین سناریو را در نظر بگیریم تا بتوانیم بهترین عملکرد را داشته باشیم.»

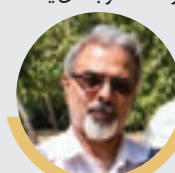
باید هرچه سریع‌تر به بیمارستان منتقل شود. اول مقاومت کرد و نمی‌خواست بیاید، چون فکر می‌کرد حالش خوب است، اما قانعش کردم که این وضعیت نیاز به بررسی فوری دارد. انتقال بیمار به بیمارستان، تصمیمی بود که در ظاهر با توجه به شرایط اولیه او چندان ضروری به نظر نمی‌رسید، اما معاینه‌های اولیه پزشکان همه چیز را مشخص کرد. پزشک بلافاصله دستور انتقال او به اتاق عمل را داد؛ زیرا مشخص شد بیمار دچار خون‌ریزی داخلی شده است و اگر کمی دیرتر به بیمارستان می‌رسید، ممکن بود جان‌ش را از دست بدهد.»



رفتن به دل حادثه‌ها

کانکس کوچک اورژانس، گوشه‌ای از ترمینال سرخس جا خوش کرده است؛ کمی دورتر از اتوبوس‌هایی که در رفت و آمدند و در نقطه‌ای که شاید کمتر به چشم مسافران بیاید. نخستین چیزی که در این گوشه از ترمینال دیده می‌شود، دودستگاه آمبولانس است که کنار کانکس پارک شده‌اند. بعدتر متوجه می‌شوم یکی از آن‌ها از چرخه خدمت خارج شده است و دیگر توان همراهی تیم را ندارد. در کانکس را که باز می‌کنم، با فضایی کوچک روبه‌رو می‌شوم؛ فضایی که برای پنج عضو این پایگاه، دیگر فقط یک محل کار نیست و به خانه دومشان تبدیل شده است؛ جایی که بخش بزرگی از روز و شبشان را در کنار هم می‌گذرانند، غذای خود، خستگی در می‌کنند و در همه این ساعت‌ها آماده‌اند تا با صدای بی‌سیم، همه چیز را رها کنند و به دل یک حادثه بروند.

در میان این جمع، سید محمد حسینی قدیمی‌ترین عضو پایگاه است. متولد سال ۱۳۵۵ است و ۲۳ سال سابقه فعالیت در حوزه فوریت‌های پزشکی را دارد و یازده سال است در همین کانکس کوچک خدمت می‌کند. او پس از فارغ‌التحصیلی در دانشگاه چند سال در بیمارستان‌ها به عنوان کارشناس هوش بری فعالیت کرد. اما سال ۱۳۸۲ زمانی که تصمیم گرفته شد نیروهای هوش بر و پرستار وارد بخش اورژانس شوند تا فرایند احیاء و کمک‌رسانی به بیماران با دانش تخصصی‌تری انجام شود، سید محمد حسینی هم برای حضور در این مسیر درخواست داد و قدم در این مسیر گذاشت. دیگر افراد پایگاه هم داستان مشابهی را تعریف می‌کنند و هرکدام از این پنج نفر بخشی از یک زنجیره هستند؛ از کسی که سال‌ها تجربه حضور در صحنه حادثه دارد تا نیرویی که تجهیزات را آماده نگه می‌دارد یا با موتورلانس، خودش را زودتر به محل حادثه می‌رساند.



بیمار در ظاهر هوشیار اما آسیب دیده

سید محمد حالا یازده سال سابقه کار در این پایگاه، قدیمی‌ترین عضو است. اینجا به گفته خودش، حال و هوای متفاوتی با دیگر پایگاه‌هایی دارد که پیش از این در آن‌ها خدمت کرده است. او از تفاوت‌های این منطقه می‌گوید. پرتکرارترین مأموریت در این منطقه رتصادفات رانندگی عنوان می‌کند؛ حوادثی که به گفته او، بخش شایان توجهی از تماس‌های این پایگاه را تشکیل می‌دهد. حسینی معتقد است یکی از دلایل این موضوع، وضعیت برخی معابر منطقه است؛ خیابان‌هایی که گاهی باریک و غیراستاندارد هستند و در کنار آن، رعایت نکردن قوانین و فرهنگ صحیح رانندگی از سوی برخی شهروندان، احتمال وقوع حادثه را بیشتر می‌کند.

اما اولین مأموریتی که او در این پایگاه تجربه کرده، اتفاقاً خودش یک سانحه رانندگی بوده؛ حادثه‌ای که به گفته او، تصویری ماندگار از شرایط این منطقه در ذهنش ثبت کرده است. می‌گوید: اینجا نسبت به خیلی از مناطق دیگر، موتورسیکلت بیشتر دیده می‌شود و طبیعتاً است که تعداد حوادث مربوط به موتوری‌ها هم بیشتر باشد. اولین مأموریتی که در این پایگاه داشتم، مربوط به سانحه‌ای برای یک موتورسوار بود. به شهرک شهید باهنر اعزام شدیم و دیدیم یک موتورسوار بر اثر سرعت زیاد، با میله‌های کنار خیابان برخورد کرده و زمین خورده است. در نگاه اول، حادثه چندان نگران‌کننده به نظر نمی‌رسید. موتورسوار هوشیار بود، صحبت می‌کرد و حتی توانسته بود از جای خود بلند شود و راه برود. خودش هم می‌گفت مشکلی ندارد. حتی یکی از همکاران من هم با توجه به وضعیت ظاهری او، احتمال می‌داد که بتوانیم مأموریت را تمام کنیم و برگردیم.

تجربه ناچای جان بیمار

اما سید محمد حسینی تصمیم گرفت بررسی را دقیق‌تر انجام دهد؛ همان کاری که سال‌ها تجربه به او آموخته بود. شروع به بررسی علائم حیاتی و وضعیت جسمی او کرد. وقتی دستش را روی شکم بیمار گذاشت، متوجه سفتی غیرطبیعی شکم شد؛ نشانه‌ای که می‌توانست از یک خطر پنهان خبر دهد؛ همان‌جا فهمیدم موضوع جدی‌تر از چیزی است که دیده می‌شود. سفتی شکم می‌توانست نشانه خون‌ریزی داخلی باشد. به او گفتم